

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی  
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا  
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

از نیامدن دیروز اعتذار می‌خواهم که بالاخره جلسه فوق‌العاده‌ای شب گفتند لازم است  
باشد دیگه چاره‌ای نبود جز این که... حالا این ایام هم همین جور است حالا ممکن است به  
این جور چیزها برخوریم تا ان شاءالله این چند روز که کارها خیلی متراکم هست ممکن  
است پیش بیاید.

خب بحثی که داشتیم این بود که آیا بحث از اصول عملیه جزو مباحث اصول هست یا نه.

گفتیم برای داوری در این بحث دو راه داریم؛

یکی این که از طریق تعاریفی که برای علم اصول و مسائل اصولیه شده بحث را پیگیری  
کنیم و ببینیم آیا آن تعاریف منطبق بر مباحث اصول عملیه می‌شود یا نه.

و راه دوم این است که به فلسفه علم اصول توجه کنیم و از آن راه ببینیم هست یا نه که  
عرض شد که این راه اقوم از راه قبل است و صحیح‌تر است فلذا است که ملاک داوری  
در آن تعاریف انجام شده و ارائه شده براساس همین است که فلان مبحث اصولی را  
شامل می‌شود یا نه. یعنی از واضحات است که بعضی چیزها حتماً باید جزو اصول باشد.  
آن صحت آن تعریف مبتنی می‌شود بر این که آیا شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود.

اما از طریق اول عرض شد به این که مجموعه تعاریف مهمی که برای علم اصول شده  
شاید بتوانیم بگوییم چهار تعریف است که عنصر اساسی در این تعاریف عبارت است از  
استنباط، که هو القواعد الممهّده یا ممهّده لاستنباط الاحکام الشرعیة، و اقامه حجت یا  
تحصیل حجت این هم عنصر دیگری است که به جای آن عنصر استنباط بزرگانی اخذ  
کردند.

و سوم این است که «رفع التحیّر فی مقام العمل فی قبال الوظائف الالهیة» مسائل  
اصول آن چیزی است که رفع تحیّر می‌کند در مقام عمل در قبال احکام الهی. این سه  
عنصر اساسی است حالا یک عنصرهای دیگری هم در این تعاریف اخذ می‌شود مثلاً مثل  
این که این امر باید عنصر مشترک باشد در همه ابواب فقهیه کارآمدی داشته باشد یا  
لااقل در قالبش کارآمدی داشته باشد حالا این‌ها هم عناصری است ولی آن عنصر  
محوری‌تر و اصیل‌تر این سه تا مطلب است. استنباط و اقامه حجت و تحصیل حجت و  
رفع تحیّر.

خود این دو واژه اول، دو عنصر اول که استنباط باشد خودش دارای سه تفسیر است که  
استنباط یعنی چی؛

یک معنای استنباط عبارت است از واسطه در اثبات بودن، واسطه در کشف بودن. معنای دوم عبارت است از این که موجب تنجیز و تعذیر بودن. حالا می‌خواهد کشف هم داشته باشد می‌خواهند نداشته باشد. به آن حیثش کار نیست.

و سوم جامع بینهما است؛ استنباط، قواعدی که برای استنباط است. اعم از این که طریق به کشف و تحصیل احکام باشد یا منجز و معذر باشد ولو کاشف نباشد.

همین سه احتمال و معنا هم در اقامة الحجة هست. اقامه حجت یعنی مثبت برای آن احکام، یا حجت یعنی معذر و منجز یا جامع بینهما.

رفع تحیر هم دیگه خب این جهات در آن نیست. رفع تحیر می‌شود حالا یا به این که حکم واقعی را در اختیارش قرار بدهد یا حکم ظاهری را در اختیارش قرار بدهد، یا اگر هیچ کدام را قرار نمی‌دهد می‌گوید تو مأمونی یا نه منجز است باید بروی احتیاط بکنی بالاخره به یک چیزی رفع تحیر می‌کند.

خب این سه عنصری که ما در تعریف علم اصول داریم و عنصرهای مهم و محوری تعاریف است.

اگر ما آن استنباط را بگیریم آن هم به معنای کاشف بگیریم قهراً شامل اصول عملیه نمی‌شود چون اصلاً موضوع اصول عملیه جایی است که راه به واقع نداریم، راه کشف از واقع نداریم. اما اگر به معنای دو و سه بگیریم یعنی خصوص ... یعنی بگویم استنباط یعنی معذر و منجز. خب این قد يقال که شامل اصول عملیه می‌شود. چون اصول عملیه ما چه شرعیه‌اش چه عقلیه‌اش بالاخره یا منجز هستند مثل الاحتیاط و این‌ها یا معذر هستند. مثل برائت. اگر جامع هم بگیریم خب باز همین جور است دیگه. و مراد از این استنباط حالا کدام است؟ بعضی‌ها مثل آقای آخوند قدس سره حمل کردند این استنباط را بر آن امر اول فلذا برای این که تعمیم بدهند علم اصول را و شامل این مباحث مهم هم بشود آمدند قیدی اضافه کردند «أو التي ينتهي اليه» در مقام بعد الفحص و الیأس عن الادلة این را اضافه کردند. ولی بعضی گفتند نه این استنباط را چرا به آن معنا می‌گیرید. این استنباط یعنی همان معذر و منجز یا جامع که این یظهر من بعض الاصولیین کالمحقق الخویی قدس سره. یا بعضی دیگر.

خب چون جعل اصطلاح است عرض کردیم به این استنباط ظاهرش البته تعذیر و تنجیز نیست، جامع هم نیست. ظاهر استنباط همان معنای اول است اگر ما این واژه را بخواهیم بدون جعل اصطلاح و بما له من المعنی العرفی و اللغوی بخواهیم استعمال کرده باشیم. اما اگر بخواهیم جعل اصطلاح بکنیم یک واژه‌ای را، خب در یک معنای مصطلحی قرار بدهیم لامشاحه فی الاصطلاح ولی این خلاف ظاهر است. و اگر به معنای اقامة الحجة بگیریم که محقق اصفهانی، محقق بروجردی، محقق امام قدس سره هم به این معنا مایل هستند و فرمودند خب اقامة الحجة علی الحكم الشرعی، باز به معنای همین که اگر آن معنای اولش را بگیریم اقامة الحجة یعنی آن که مثبت است باز شامل نمی‌شود. اما اگر به معنای دوم و سوم بگیریم چرا شامل می‌شود. و قهراً این بزرگان هم به همان معنای دوم و سوم معنا کردند و اصلاً تخلصاً از آن اشکالی که بر آن اولی هست کأنّ به ذهنش شریف‌شان آمده که ما این جور باید بگویم چون ما دنبال این نیستیم که حتماً حکم واقعی را کشف بکنیم. دنبال این هستیم که اقامه حجت بکنیم به معنای همین معذر و منجز یا جامع بین این دو.

پس بنابراین معنا دوم هم، عنصر دوم را هم اگر بگیریم باید بگوییم این مباحث جزو علم اصول هست. اگر به معنای رفع تحیّر هم بگیریم باز دیگه آن اوضح از آن‌ها شاید باشد دیگه آن جا احتمالاتی ندارد، رفع تحیّر به هر وجهی. بنابراین باید بگوییم شامل می‌شود.

بنابراین ابتدائاً که نظر می‌کنیم به این تعاریف مهمه در تعریف اصول و مباحث اصولیه می‌بینیم همه این تعاریف الا علی بعض تقادیرشان شامل می‌شود. که همین عدم شمول علی بعض التقادیر می‌تواند و آیت و نشانه این باشد که آن تقدیر ناتمام است و درست نیست که یظهر در راه دوم که ان شاء الله بحث خواهیم کرد. منتها بعضی بزرگان مثل محقق اصفهانی قدس سره روی آن دقت نظری که دارند این محاسبه بدوی که ما کردیم مناقشه دارند در آن. و می‌فرمایند که بخشی از اصول عملیه هستند که به هیچ وجه داخل هیچ کدام از این ثلاثه حالا به تعبیر و توضیحی که ما عرض می‌کنیم حالا اصل مطلب از آن بزرگوار است نه با همه شاخ و برگ‌هایش، شامل نمی‌شود. مثل براءة شرعیه. چون ادله براءة شرعیه دو تا لسان دارد، دو جور ادله ما داریم در باب براءة شرعیه؛ یکی مثل ادله‌ای که جعل حلیت ظاهری است «کل شیء لک حلال، کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قدر» و امثال این تعبیری که حلیت برای مشکوک الحرمه و الحلیه جعل کردیم. طهارت برای مشکوک الطهارة و النجاسة جعل کردیم و امثال این‌ها.

با آن ادله‌ای که مفادش رفع حکم است در مرحله ظاهر مثل «رفع ما لا يعلمون» و امثال آن. خب این‌ها که دارند خودشان یک حکمی را جعل می‌کنند نه در طریق استنباط واقع می‌شوند و نه حجت بر حکم شرعی است. خودش حکم شرعی است. آن تعریف سوم هم که لابد ایشان اصلاً قبول نداشتند رفع تحیّر، درسته رفع تحیّر می‌کند اما اگر خواهیم رفع تحیّر را این جوری معنا کنیم که به خود حکم خب تمام فقه رفع تحیّر می‌کند. نمی‌دانم نماز واجب است یا نه، می‌رویم به کتاب و سنت، می‌گویید نماز واجب است. خب رفع تحیّر می‌شود. این راجع به آن سری از احکام اصول عملیه.

آن اصول عملیه‌ای هم که مفادش رفع مؤاخذه است، تأمین است، قبح عقاب بلبیان است، اصلاً ما این‌ها را نمی‌توانیم داشته باشیم. یعنی جعل شرعی به این معنا... چون وقتی شما قائل به براءة عقلیه هستید، عقاب ممکن نیست، قبیح است، حالا شارع بیاید چی جعل بکند، بیاید بگوید براءة شرعیه جعل بکند یعنی تأمین شرعی بدهد. مگر می‌شود تأمین نباشد که او بخواهد شرعاً تأمین بدهد. چون این چنینی است فلذا است که نمی‌توانیم اصول عملیه شرعیه‌ای که می‌خواهد معذر باشد. چون تعذیر مع قطع النظر از آن وجود دارد.

سؤال: بیان قبلی که می‌فرمودید فقه در مقام رفع تحیّر است ...

جواب: حالا فعلاً داریم اشکال را می‌پروانیم. حالا شما بعداً...

فرموده:

الا أنه يبقی خصوص البرائة الشرعية بمعنى رفع الحكم أو ثبوت الإباحة على حاله اذ لا واسطة في الاثبات اصلاً.

این‌ها وساطت در اثبات که ندارند خودشان حکم شرعی هستند.

و لا معذرية شرعاً حتى يندرج تحت قيام الحجة على حكم العمل...

اگر شما استنباط را به معنای دوم هم بگیرید که معذر و منجز است، اقامة الحجة را هم به معنای دوم بگیرید که معذر و منجز است یا به معنای سوم بگیرید که جامع است، اولی که روشن است نیست، به معنای دو و سه هم بگیرید ما این جاها، این برائتها تعذیری ایجاد نمی‌کند، جعل تعذیر نکرده، تعذیر هست. جعل تعذیر نکرده.

و لا معذرية شرعاً...

معذريت شرعيه‌ای وجود ندارد.

حتى يندرج تحت قيام الحجة على حكم العمل...

بعد فرموده حالا که این جوری است.

و لا بأس بالاستطراد فی مثل ...

پس بنابراین ما قائل می‌شویم که اصول عملیه، استصحابش درست است. اصول عملیه منجزه مثل اصالة الاحتیاط این هم درست است. چون تنجیز ندارم لولا که شارع بگوید. عقل عقاب بلبیان می‌گوید. در غیر موارد علم اجمالی و در غیر شبهات حکمیه قبل الفحص. خب بعدش چیه؟ اگر آمد شارع منجز جعل کرد برای احکام واقعیه این درست است چون لولا حکم الشرع تنجیزی نیست. اما آن جاهایی که لولا حکم الشرع تعذیر هست، عذر هست یعنی چی شارع بیاید عذر جعل بکند. این مسائل آن وقت می‌شود مسائل داخل در علم اصول. این‌ها را می‌گوییم استطراد حالا این بخش از اصول عملیه را بگوییم استطراد است و جزو مسائل علم اصول نیست. این طور فرموده.

خب در قبال این ... پس بنابراین دو جا را ایشان توجه به آن داده یکی آنهایی که گفته حلال، طاهر، یا گفته حکم نیست. این جور فرموده. یکی این‌ها است. یکی هم آن جایی که عذر شرعی است. مفادش این است که دارد عذر شرعی درست می‌کند آن هم همین جور است. چون معذر معنا ندارد.

سؤال: رفع‌ها را گفتند دیگه؟

جواب: رفع‌ها را گفتند دیگه رفع دارد می‌کند. می‌گوید نیست.

آیا فرمایش محقق اصفهانی قدس سره تمام است و می‌شود تصدیق کرد و یا محل اشکال کرد. عرض کردیم بعضی بزرگان جواب دادند نه به جمیع جوانب کلام ایشان، اما این جواب در کلام آن‌ها هست که ما اختیار می‌کنیم... به توضیحی که عرض می‌کنم، این تحریر، نسبت‌هایی که می‌دهیم یک وقت خلاف واقع نباشد. اصل از بزرگان است ولی گاهی با این تحریر بیان می‌شود.

می‌گوییم معنای اول که استنباط معنایش باشد یا معنای حجت معنای اول بخواهد باشد این‌ها را قبول نداریم، این نیست. بلکه همان به معنای ثانی یا ثالث است که ما عرض می‌کنیم اقوی همان ثالث است. که خصوص تعذیر و تنجیز هم وجهی ندارد. کما این که خصوص تحصیل واقع و استنباط واقع یا حجت بر واقع هم وجهی ندارد. همان جامع، جامع بین الامرین است. وقتی این طور شد می‌گوییم در آن جاهایی که لسان ادله اصول عملیه حکم است، می‌گوید حلال است، می‌گوید طاهر است، می‌گوید برداشته شده، این‌ها یک

مدلول مطابقی دارد که اشکال محقق اصفهانی بر اساس اقتصار نظر به آن مدلول مطابقی است ولی همان‌ها یک مدلول التزامی هم دارد. و حتی می‌شود گفت که نظر در آن ادله بالاصالة به همان مدلول التزامی است نه به آن مدلول مطابقی. در مقام آن مدلول التزامی است که به این ادبیات بیان شده که منطوق قرار داده نشده. مثل این که وقتی شما می‌گویید زیّد کثیر الرماد آن که بالاصالة بخواهید بگویید آن مدلول مطابقی نیست. کثرت رمادش، آن که واقعاً می‌خواهید بگویید جود و سخای او هست. همان مکنی الیه است. آن اصالت دارد ولو در دلالت تبعیت دارد. چون مکنی الیه تابع آن کلام منطوقی می‌شود که با آن داریم کنایه می‌زنیم. بله در تحقق دلالتی‌اش تبعیت دارد ولی در افهامش اصالت دارد آن و اصلاً برای آن گفته شده. حالا در این جاها هم وقتی که شارع می‌فرماید کل شیء حلال حتی تعرف أنّه حرام در حقیقت می‌خواهد بگوید جایی که الان شما گیر کردید. می‌خواهد این حالت را که، حالتی که انسان گیر کرده نمی‌داند حلال است یا حرام است، واجب است یا واجب نیست، می‌خواهد یک مخلصی درست کند برای آن. نمی‌داند این گرفتاری را قیامت دارد یا ندارد، عقاب دارد یا ندارد. می‌گوید حلال است. می‌گوید پاک است، می‌گوید برداشتیم، می‌گوید تو در سعه هستی. این‌ها را که می‌فرماید هست. درسته مدلول مطابقی می‌گوید حلال است و چه و این‌ها و این‌ها تطبیق می‌شود اما به دلالت التزام دارد می‌گوید یعنی آن وجوبی که احتمالش را می‌دهی از آن دل نگرانی نداشته باش. آن حرمت واقعی که احتمال می‌دهی این جا باشد دل نگرانی از آن نداشته باش. پس دارد تعذیر می‌کند. آن جاهایی هم که اگر احتیاط را به لسان این می‌گفت که افعَل آن هم همین است یعنی آن احتمال حلیت فایده ندارد. اگر آن وجوب یا آن حرمتی که احتمالش را می‌دهی اگر باشد گردن‌گیر شما است. موارد احتیاط هم این جوری است.

پس بنابراین ما این موارد این چنینی است. لایقال که بابا این حرف که در بقیه احکام هم هست پس همه جا همین حرف را بزن. در فقه آن هم می‌گوید واجب است، آن هم می‌گوید حرام است. این جا هم دارد می‌گوید حلال است، توی فقه هم می‌گوید حلال است. می‌گوید «لحم الغنم حلال» این چه فرقی می‌کند با این که این جا دارد می‌گوید حلال. فرقی این است که این جا این حلال این جا دارد تأمین ایجاد می‌کند نسبت به یک چیز دیگری نه نسبت به خودش. یعنی شما یک حرمتی را این جا، یک حکمی که حرمت است احتمالش را می‌دهید. این که می‌گوید حالا که شک داری حلال است تأمین می‌دهد از آن حرمت. اما توی بقیه احکام توی احکام فقهیه که این جوری نیست. از چیزی تأمین نمی‌دهد.

سؤال: حجت خبر واحد هم همین است دیگه من احتمال می‌دهم نماز جمعه حرام است شارع گفته خبر زراره حجة، زراره می‌گوید مثلاً واجب.

جواب: نه، آن جاها هم در واقع امر این است که این خبر زراره که می‌گوید نماز جمعه واجب است طریق است به این. آن دو تا خبر دارد می‌دهد. دو تا مدلول دارد آن.

سؤال: اگر شارع دارد می‌گوید... مدعای اصلی‌اش این است که ...

جواب: نه دو تا مدلول دارد.

سؤال: غرض شارع چیه؟ غرض شارع این است که بابا...

جواب: غرض شارع ایصال احکام است.

سؤال: می‌گوید درسته من گفتم ...

جواب: نه آن جا نمی‌گوید اگر نمی‌دانی این نماز واجب است یا نه، حکمش این است. نه آن جا می‌خواهد شما را به واقع آن حکم برساند. آن جا این چنین است. اما این جا دارد فرض می‌کند یک حکمی من دارم، تو الان شک کردی دارم حالا به شما این حرف را می‌زنم. این دلالت التزام پیدا می‌کند که راجع به آن حکم... اما آن جا نه، احکامی را جعل کرده می‌خواهد دست ما را بگیرد به آن احکام برساند. نه این که زمانی که در آن حکم شک دارم چیه، یک امنیتی برای من ایجاد کند، در صدد این نیست. در صدد ایصال احکام است. در طرق و امارات این است. نمی‌خواهد ...

سؤال: حجت ...

جواب: نه مورد شک است. یعنی آدمی که... نه همین‌ها است. این خصوصیات و دقت‌هایش را... بله آدمی که خودش راه وصول ندارد، علم ندارد می‌آید دستش را می‌گیرد می‌رساند به آن. بله موضوعش یعنی موردش آدمی است که خودش را ندارد، علم ندارد، راه را بلد نیست، دستش را می‌گیرد می‌برد به حکم می‌رساند نه بما اُتَه که شک دارد می‌خواهد تأمینی برای او ایجاد بکند. بما اُتَه که جاهل است می‌خواهد او را عالم بکند به آن، واصل به آن بکند. آن جا این جور است. اما در این جا نه، جعلش را نگه می‌دارد برای آن. آن جا شک زدایی می‌خواهد بکند از آن و بگوید تو را رساندم. این جا نه، تحفظ می‌کند بر شک شما، می‌گوید حالا که شک داری در حال شک این دل‌نگرانی که داری من این شک شما را نگه می‌دارم یک راه حلی برای شما قرار می‌دهم. اما آن جا می‌خواهد شک را از بین ببرد من را واصل کند به واقع. درسته موضوعش غیر عالم است.

پس بنابراین این دو تا با هم فرق می‌کند. این جا از این جهت می‌شود جزو علم اصول نه بقیه احکام فقهیه. چون این جا دارد چه کار می‌کند؟ یک حکمی است که در حقیقت معذر و منجز است از حکم آخری که در مقام محتمل است و عید نسبت به آن دل مشغولی دارد، شارع مقدس می‌آید با این حکم آن حکم را یا تنجیز می‌فرماید یا تعذیر می‌فرماید و عذر برای آن ایجاد می‌کند از حکم آخر.

سؤال: حاج آقا در مورد خبر واحد فرمایش حضرتعالی درست اما باز هم یک دلالت التزامی وجود دارد که اگر مؤدای این طریق، این اماره درست نباشد تو معذوری ...

جواب: نه چنین چیزی را این ندارد. یک حرف خیلی زیبایی مرحوم محقق ایروانی قدس سره دارد توی بحث قطع، این حرف در این جاها هم قابل چیز هست که آیا قطع به تکلیف... قطع را گفتند هم معذر است، هم منجز است. معذرش را کجا گفتند، چه جوری گفتند معذر است. آن قطع به وجوب پیدا کردند. قطع به وجوب پیدا کردم جهلاً مرکباً. گفتند این معذر از چیه؟ از آن حرمت که در واقع هست من اتفاقاً بر علیه آن قطع پیدا کردم. ایشان فرموده این قطع معذر نیست. جهل شما نسبت به آن معذر شده. ما که حرمت را نمی‌دانیم. نه این که علمت به وجوب که خلاف ... معذر از آن است. نه چیزی که همراه این است با قطع به وجوب یک همراه دارد این، یک ملازمی دارد که شما نسبت به آن جاهل هستید. روز قیامت خدا می‌گوید چرا انجام دادی؟ می‌گویم ... نه چون وجوب را می‌دانستم. وجوب را می‌دانستم همراه بود با این که جاهل بودم به حرمت. یعنی آن جا می‌گوید آقا نمی‌دانستم. بنابراین قطع معذر نیست. ایشان انکار کرده گفته این که می‌گویند قطع معذر است بی‌خود می‌گویند، درست نیست. قطع فقط منجز است. و این

حرف درست است. حالا این جا خدمت شما عرض شود که این نسبت به آن جهت. اما این که شما می‌فرمایید برائت‌هایی که تعذیر ایجاد کنند ما برائت شرعیه معذره نداریم. یعنی چی؟ خب یک کسی می‌گوید اگر نداریم توی اصول نباید بحث بکنیم از این. یک چیزی را که نداریم بحث بکنیم بعد بگویم این استطراد است، این جزو مسائل علم اصول نیست. خب اگر نداریم نداریم دیگه. معنا ندارد. چه جور شده که این بزرگوار تصور فرموده که خب پس بنابراین معذر شرعی معنا ندارد ولی در عین فرق می‌کند. یک توضیحی شاید و الله العالم محقق سیستانی دام ظلّه این جا دارند، شاید ناظر به... مطلبی را فرمودند شاید ناظر به این اشکال مقدر در کلام محقق اصفهانی باشد ولو کلام محقق اصفهانی را هم به این شکل بیان نفرموده ایشان. شاید می‌خواهند آن را جواب بدهند. ایشان فرموده که... دو تا جواب در حقیقت داده؛ یکی این که اولاً خب خیلی‌ها هستند یک جاهایی هست ما ... من به این لسان می‌گویم. خب حق الطاعه‌ای است، خب برای آن‌ها شارع آمده چه کار کرده؟ یک جعل کرده که گرفتار نشوند دیگه. مثل مرحوم شهید صدر مثلاً که حق الطاعه‌ای هست اگر برائت شرعیه نبود، شارع جعل نکرده بود برائت شرعیه را خب گرفتار بود. پس شارع می‌آید این را جعل می‌کند برای چی؟ برای بهره‌برداری کسانی که آن‌ها تصدیق نکردند برائت قبح عقاب بلایان را و گرفتار می‌شوند. یک وقت هست یک امری است این قدر واضح است کسی در آن شک نمی‌کند خب بله. اما اگر این یک جایی است که می‌بیند بله آدم‌هایی ... نه آدم‌های باز هم... آدم‌های متفکر آن‌ها توی آن ماندند می‌گویند نه آقا برائت نیست. خب شارع می‌آید برائت شرعیه را جعل می‌کند برای خاطر آن‌ها. این یک جهت.

جهت دوم این است که فرق است بین برائت عقلیه و شرعیه. فرق اول این است که ما دو تا قضیه را درک می‌کنیم؛ یکی این که عقاب بلایان درست نیست. یکی این که اشد و آكد از این است این که اگر گفتی عقاب نیست و بیایی عقاب بکنی دیگه این اقبیح است. در عقاب مع الیّان علی عدم العقاب این اقبیح است از آن که هیچ بیانی نبوده. خب اگر شارع برائت شرعیه را جعل نکند شما فقط قضیه اول را دارید که قبیح است عقاب بلایان. اما اگر آمد خودش گفت من برائت جعل کردم آن قضیه ثانی می‌آید که می‌گوید اقبیح است از آن که او عقاب بخواهد بکند. دیگه آدم خیالش راحت راحت می‌شود. تضمین و تأمین اکثری ایجاد خواهد شد. می‌گوید بابا دیگه خودش هم که گفته. دیگه حالا اگر آن اولی بود ممکن است یک کسی بیاید تشکیک بکند بگوید لعل حق الطاعه باشد، شاید فلان باشد. آدم یک ... ولو قبح عقاب بلایان را قبول ندارد ولی وقتی می‌بیند شخصیتی مثل شهید صدر می‌گوید، وقتی فلان و آن بزرگان می‌آیند توی دلش یک قیّلی بیلی می‌کند. اما دیگه این جا هیچ قیّلی بیلی ندارد. مگر می‌شود خودش گفته باشد آقا عقاب نمی‌کنم بعد بیاید عقاب بکند. عقاب مع الیّان علی عدمه اقبیح. بنابراین با این که عذر وجود دارد براساس درک قبح عقاب بلایان اما برای این که شارع موضوع درست کند برای آن قضیه ثانیه که در آن قضیه ثانیه تأمین و تضمین و آسودگی خاطر فراهم‌تر است می‌آید جعل می‌کند. پس نه لغو است این جهت و نه تحصیل حاصل است. چیزی را می‌خواهد زیاد کند نبوده، اگر او نگوید نیست. این شبیه ورود هم می‌شود این جا. یعنی با این جعل یک ... همیشه ورودی نیست که موضوع را... تضییق نیست همیشه ورود. این برای ورود توسعه‌ای مثالش همین است. یعنی تا شارع نیاید برائت شرعیه را جعل بکند، این تعبد را نفرماید موضوع درست نمی‌شود وجداناً برای اقباحت عقاب مع الیّان علی العدم. وقتی خودش آمد این تعبد را کرد، این جعل را کرد موضوع درست می‌شود وجداناً حقیقتاً بعد از این جعل شرعی و تعبد شرعی برای آن. پس این می‌شود ورود، ورود

توسعه‌ای.

خب این هم به خدمت شما عرض شود. حالا وقت گذشته. حالا تتمه کلام برای فردا ان شاء الله

وصلی الله علی محمد و آل محمد.